

## جامعه شبکه‌ای و هویت جدید

مصاحبه با مانوئل کاستلز<sup>۱</sup>

ترجمه: محمدرضا معینی

### چکیده

یکی از پرسش‌های اصلی در بحث جهانی‌شدن آینده هویت در دنیای جهانی‌شده است. فناوری اطلاعات و ارتباطات امکان تعامل روزافزون فرهنگ‌ها را فراهم آورده است و بنابراین، پرسش از هویت جدید در عصر جهانی‌شدن معقول و موجه می‌نماید، اما پرسش دیگری که پیش از آن باید مطرح شود، این است که آیا تأثیر فناوری نوین فقط و فقط در پدیده افزایش سطح تعامل فرهنگی بین جوامع مختلف و در درون یک جامعه خاص خلاصه می‌شود، یا این که فناوری نوین از طریق دگرگون کردن برخی ساختارها و روابط اجتماعی و ایجاد ساختارها و روابط جدید، بر عرصه فرهنگ و رکن مهم آن، یعنی هویت تأثیر می‌گذارد. دیگر این که فناوری جدید، بر کدام ساختارها و روابط اجتماعی تأثیر می‌گذارد. آیا فقط هویت فردی فرد دگرگون می‌شود یا رابطه فرد با جامعه، با دولت و به‌طور کلی با نظام بزرگ‌تر جهانی هم دستخوش دگرگونی می‌شود؟

---

1. Manual Castells.

پاسخ به این پرسش‌ها مستلزم تجربه‌ای جهانی و برخورداری از دستگاہ تحلیلی‌ای است که بتواند مفاهیم جدیدی همچون جامعه شبکه‌ای<sup>۱</sup> را با مفاهیم کلاسیکی همچون فرد، جامعه، دولت و فرهنگ پیوند زند و پویایی‌شناسی جدید ناشی از کنش و واکنش فناوری نوین و تغییرات اجتماعی را بر ما روشن کند. مانوئل کاستلز، استاد اسپانیایی تبار جامعه‌شناسی دانشگاه برکلی، در مصاحبه‌ای<sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۱ با برنامه تلویزیونی مصاحبه با تاریخ<sup>۳</sup> به پرسش‌هایی در زمینه‌های مذکور پاسخ گفته است. کاستلز در جوامع علمی و روشنفکری ایران، نام کمابیش شناخته شده‌ای است. بیش از این سه گانه معروف وی با عنوان کلی «عصر اطلاعات» به فارسی ترجمه شده است.

### پیش زمینه‌ها

**مصاحبه با تاریخ:** شما در اسپانیا و در خانواده‌ای به شدت محافظه کار متولد شدید و دوران فاشیزم ژنرال فرانکو را تجربه کردید. چه چیزی شما را به سوی جامعه‌شناسی سوق داد و چه شد که در رشته جامعه‌شناسی به موضوعات خاصی علاقه مند شدید؟

**کاستلز:** جواب من این است: علاقه به مسئله تغییرات اجتماعی. اگر من در کشوری زندگی می‌کردم که اوضاع‌اش عادی بود، حتماً حقوق و اقتصاد می‌خواندم؛ اما نخست در اسپانیا و سپس در فرانسه به ضرورت مطالعه تغییرات اجتماعی پی بردم. جامعه‌شناسی رشته‌ای بود که در مقایسه با حقوق یا اقتصاد به لحاظ فکری بازتر می‌نمود، نگاه وسیع‌تری به جهان داشت و در آن فرض بر این نبود که وضع همین است که هست و اصلاً نمی‌توان برای تغییر آن کاری کرد. چیزی که برای من مهم بود این بود، که بتوانم همه فعالیت‌های فکری و حرفه‌ای را منسجم کنم و بتوانم به نحوی از انحا سهمی در تغییرات اجتماعی داشته باشم و به بهبود وضعیت اجتماعی کمک کنم؛ همان احساسی که اکثر جامعه‌شناسان دارند.

1. Network Society.
2. Conversation with History.

۳. گفتنی است بخش اول این مصاحبه خلاصه شده است. اصل انگلیسی مصاحبه را در این نشانی می‌توانید

## کانون تحقیق

**مصاحبه با تاریخ:** آیا می‌توانید کمی بیش‌تر برای ما از فعالیت‌های سیاسی - دانشگاهی خود در دهه ۱۹۶۰ تعریف کنید؟ در آن زمان در فرانسه بودید؟ آیا دانشجو بودید؟

**کاستلز:** بله. در سال ۱۹۶۶، یعنی در ۲۴ سالگی به سمت استادیاری در دانشگاه پاریس منصوب شدم. کارم را در دانشکده نانتر در مجموعه‌ای تازه تأسیس شروع کردم؛ همان جایی که آلن تورن<sup>۱</sup>، رنه لفهبر<sup>۲</sup>، هرناندو انریک کاردوزو<sup>۳</sup> و چند نفر دیگر درس می‌دادند. درست در همان سال، یعنی ۱۹۶۸، جنبش دانشجویی از همان گروهی شروع شد که من در آن تدریس می‌کردم. البته من رهبر جنبش نبودم، بلکه فقط فعالانه در آن شرکت می‌کردم. رهبر جنبش دانشجویی ۱۹۶۸، فردی بود به نام دانیل کوهن - بندیت<sup>۴</sup> که در حال حاضر یکی از چهره‌های سرشناس سیاسی اروپاست.

**مصاحبه با تاریخ:** اگر به گذشته بازگردیم، تأثیر جنبش دانشجویی سال ۱۹۶۸ را بر خود چگونه ارزیابی می‌کنید؟

**کاستلز:** فکر می‌کنم تأثیری بنیادی بر من بر جای گذاشت، هم بر خود من، هم بر شیوه تحلیل و هم بر نظریه‌ام. نخست آن که به من نشان داد - به‌طور عینی نشان داد - که می‌توان اوضاع را تغییر داد، نهادها را دگرگون کرد، حتی نهادهایی که ممکن است در ابتدا اصلاً قابل تکان خوردن به نظر نیایند؛ اما نه فقط از طریق اعتراض کردن، بلکه از طریق اعتراضی که منافع و ارزش‌های کل جامعه پشتیبان آن باشد.

دوم آن که حوادث مه ۱۹۶۸ به من نشان داد محیط دیوان‌سالاری جامعه صنعتی، بیش و پیش از انتظار ما و پیش از آن که منتظرش باشیم، فرو پاشیده بود. این مسئله فراتر از مسئله تقسیم جهان آن موقع به دو اردوگاه سرمایه‌داری و سوسیالیسم بود. مسئله مهم‌تر از این بود. مسئله این بود که مردم هم در نظام سرمایه‌داری و هم در نظام سوسیالیستی اعتراض خود را

1. Alain Touraine.
2. Rene Lefebvre.
3. Hernando Enrique Cardozo.
4. Daniel Cohen-Bendit.

به نهادهای دیوانسالاری اظهار می‌داشتند؛ نهادهایی که کارشان سرکوب فعالیت‌های فرهنگی را و ارائه تعریفی محدود از ارزش‌های حاکم بر زندگی بود؛ به این معنا، شورش‌های ۱۹۶۸ فرانسه، ارتباطی تنگاتنگ با جنبش دهه ۱۹۶۰ در برکلی داشت؛ یعنی همان جنبشی که به طور کلی ضد سرمایه‌دارانه نبود، بلکه ترجمان چرخشی فرهنگی بود و نیز میل به اظهار وجود شخصی در مقابل آنچه نهادهای اجتماعی تحکم می‌کردند.

مصاحبه با تاریخ: شما در سه گانه خود درباره تأثیر گسترده جنبش دهه ۱۹۶۰ بر جامعه سخن گفته‌اید. آورده‌اید که «جنبش فرهنگی دهه ۱۹۶۰ با تأکید بر خودمختاری فرد در برابر سرمایه و دولت، در واقع تأکید بر رویکرد سیاسی به هویت<sup>۱</sup> را از نو زنده کرد».

کاستلز: قطعاً همین‌طور است. جنبش مزبور نه فقط بر عرصه سیاست تأثیری شدیدی گذاشت، بلکه حتی سطح فناوری جامعه را به هم‌طور کلی دگرگون کرد. انقلاب حیرت‌آور در عرصه فناوری، نتیجه مستقیم حاکمیت ارزش‌های فرهنگی مدافع آزادی است؛ برای نمونه، همین مفهوم ساده رایانه شخصی<sup>۲</sup> را در نظر بگیرید؛ بی‌بروگر در شوروی سابق، نگهداری رایانه شخصی جرمی سنگین محسوب می‌شد. حتی بر طبق تعاریف آن زمان، استفاده از دستگاه حروف چینی هم ممنوع بود. در آن دوره حتی در کشورهای سرمایه‌داری هم فقط شرکت‌های بسیار بزرگ به فکر استفاده از رایانه بودند. حتی شرکت آی.بی.ام هم پیش‌بینی نمی‌کرد در سال ۲۰۰۰ در دنیا این همه رایانه وجود داشته باشد.

پدیده «سهمی از فناوری را به ارزش‌ها و منافع فردی، گروه‌ها و جوامع محلی اختصاص دادن» - یعنی عجیب و غریب‌ترین دگرگونی‌ای که در فن‌شناسی به وجود آمد - واقعاً منحصر به فرهنگ آن دوره بود. در طول جنبش فرهنگی ۱۹۶۰، مقولاتی که ما به کمک آن‌ها فکر می‌کردیم، دگرگون شدند و به تبع آن‌ها هویت ما هم تا حدی دگرگون شد، نه فقط هویت شخصی و فردی، بلکه تا حدی هویت‌های جمعی هم دگرگون شدند؛ از جمله مذهب، ملیت، جنسیت و نژاد؛ یعنی هویت‌هایی که در خط مقدم جامعه قرار دارند.

1. Politics of Identity.

2. PC.

کل دنیای عقلانی شده‌ای که هم لیبرالیسم و هم مارکسیسم خلق کرده بودند - عقلانی شده از این حیث که هویت مردم از طریق قالب کردن مقولات مجردی چون «کارگر»، «مصرف کننده» یا «طبقه کارگر» رقیق شده بود، در واقع کل این تجربه‌های افراطی به تبع تعریف مجددی که از ارزش‌های فرهنگی و هویت فردی ارائه شد، رنگ باختند.

**مصاحبه با تاریخ:** نکته‌ای که به آن اشاره کردید، بعدها در کانون مطالعات شما قرار گرفت؛ یعنی تعامل فناوری و محیط اجتماعی، همان ساخت اجتماعی‌ای که این تعامل در آن اتفاق می‌افتد و پویایی‌شناسی<sup>۲</sup> این تعامل.

**کاستلز:** دقیقاً همین طور است. نکته‌ای که شما به آن اشاره کردید، چیزی است که من اسم آن را رابطه بین شبکه<sup>۳</sup> و خود<sup>۴</sup> گذاشته‌ام. فکر می‌کنم بسیاری از ما با این ایده موافقیم که فناوری‌های اطلاعاتی که علم الکترونیک مبنای آن‌هاست، به طور کلی تعریف جامعه را دگرگون کرده‌اند. دنیای جدیدی دارد شکل می‌گیرد؛ دنیایی که نه خود فناوری، بلکه نوع و نحوه استفاده از آن، به پیروی از منافع اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، در حال شکل دادن به آن است.

البته تحقیق من یک جنبه مختص به خود دارد و آن این که من سعی کرده‌ام نشان دهم تغییر و تحول اجتماعی فقط و فقط یک جنبه ندارد، مثلاً جنبه اقتصادی - فناورانه؛ بلکه تعامل بین جنبه‌های مختلف است که سرنوشت تغییرات اجتماعی را رقم می‌زند. فقط تحولات اقتصادی - فناورانه مهم نیستند، بلکه استفاده‌ای که مردم از این تحولات می‌کنند و این که این مردم چه کسانی هستند، چه باورهایی دارند و می‌خواهند چه تغییراتی در دنیا ایجاد کنند، مهم است. پاسخ این پرسش‌ها را اساساً باید در مفهوم هویت جستجو کرد؛ هویت‌های مختلفی که در طول دهه‌های گذشته شکل گرفته‌اند.

- 
1. Social Milieu.
  2. Dynamics.
  3. Net.
  4. Self.

تأکید می‌کنم که تعامل بین تحولات اقتصادی و فناورانه و نحوه استفاده از آنهاست که دارد به دنیای ما شکل می‌دهد. اگر این دو روند تحول اقتصادی - فناورانه و نحوه استفاده از آنها را با هم داشته باشیم، آن‌گاه توسعه فناوری، توسعه‌ای که عمیقاً ریشه در جامعه دارد، بیانگر هویت ما خواهد بود. اما اگر این دو روند از هم مجزا شوند یا در مقابل هم قرار گیرند، همان اتفاقی که در مورد بسیاری از مردمی که در سراسر دنیا به دلیل دسترسی نداشتن به شبکه‌های قدرت و اطلاعات و ثروت افتاده است و آنان به حاشیه رانده شده‌اند، آن‌گاه هویت ما در مقابل شبکه‌های فوق‌تر قرار خواهد گرفت. در این صورت، ما شاهد بحران‌های اجتماعی‌ای خواهیم بود که بالقوه ابعاد آن‌ها بسیار وحشتناک است؛ چرا که شیوه کار کردن‌مان با نحوه احساس کردن‌مان همسو نخواهد بود.

### نظریه پردازی اجتماعی

مصاحبه با تاریخ: بینش شما در مورد «شبکه» فوق‌العاده است. پیش از این که جلوتر رویم بیایید کمی در این باره صحبت کنیم که شما نظریه پرداز اجتماعی هستید؛ نظریه پردازی که به جهان می‌اندیشد و از قوه تخیل‌اش بهره می‌گیرد؛ اما همچنان پایش روی زمین واقعیات تجربی است. نظریه پردازی اجتماعی به چه چیزی نیازمند است؟ کدام مهارت‌ها را می‌طلبد؟ کاستلز: روایت من از این مسئله خیلی شخصی است. نظریه پردازی اجتماعی، محتاج ترکیبی از دقت در جهان پیرامون و جدیت در ثبت و ضبط آن چیزی است که در آن رخ می‌دهد و بعد آماده بودن برای نظریه دادن، تعمیم دادن و ارائه تصویری وسیع از پدیده‌هاست. در مورد خود من اتفاقی که افتاد، این بود که من در دانشگاه پاریس تحصیل کرده بودم، آن هم زیر نظر بزرگ‌ترین نظریه پرداز علوم اجتماعی آن دوران، یعنی آلن تورن و دیگر نظریه پردازان بزرگ، یعنی میشل فوکو، آلتوسر و پولانی. همه این نظریه پردازان دارای این توانایی بودند که تصویری گسترده از جامعه ارائه کنند؛ البته پیوندشان با آنچه واقعاً در جامعه داشت اتفاق می‌افتاد، ضعیف بود. این نکته البته در مورد تورن کم‌تر مصداق داشت. به هر حال، در بیشتر موارد، نوع آموزشی که من در پاریس دیده بودم، کاملاً محض و

نظری بود. باید اضافه کنم که در پاریس روش‌شناسی هم آموختم؛ اما چندان بر آن تأکید نمی‌شد؛ به طور کلی تأکید بر نظریه بود. در سال ۱۹۷۹ بعد از دوازده سال تدریس در دانشگاه پاریس به سمت استادی در برکلی منصوب شدم. یکی از اصلی‌ترین دلایلی که به برکلی رفتم، آن بود که واقعاً به ترکیب تحقیق تجربی و نظریه‌پردازی علاقه‌مند بودم. اگر نظام آموزش دانشگاهی آمریکا را در نظر بگیریم، البته برکلی کمی با بقیه جاها فرق دارد، در بیش‌تر جاها تحقیق تجربی کاملاً از نظریه‌پردازی جداست. اصولاً سمت و سوی تحقیق در دانشگاه‌های آمریکا تجربی است و نظریه [پردازی] نوعی فعالیت حاشیه‌ای محسوب می‌شود. در گروه جامعه‌شناسی برکلی نظریه‌پردازی مهم است؛ اما در بیش‌تر گروه‌ها فقط بر تحقیق تجربی تأکید می‌شود. خوب، من گمان می‌کنم اصل فعالیت فکری من چیزی است که بعضی‌ها به آن «نظریه مبتنی بر واقعیت‌ها» می‌گویند؛ یعنی این که آدم بدون مشاهده و فهم آن چیزی که دارد در دنیای واقعی اتفاق می‌افتد شروع به فکر کردن نکند. این کار البته چندان آسان نیست؛ ولی حداقل این احساس به آدم دست نمی‌دهد که دارد با کلمات بازی می‌کند. من کاری به شالوده‌شکنی<sup>۱</sup> و این جور حرف‌ها ندارم، فقط واقعاً سعی می‌کنم آن چیزی را که می‌بینم بفهمم. نظریه اجتماعی برای من یعنی این، بقیه‌اش از یک طرف فلسفه است و از طرف دیگر، ذوق جامعه‌شناسانه.

**مصاحبه با تاریخ:** پیش‌زمینه‌های این طرز تفکر شما چیست؟ چه عاملی شما را به سوی این نوع بینش سوق داد؟

کاستلز: دو عامل، یکی ترکیب تربیت [دانشگاهی] فرانسوی و دیگری، کار کردن در دانشگاه‌های آمریکا، قبل از آن که به برکلی بروم. یادم رفت بگویم پیش از آن که به برکلی بروم، چندین نوبت در دانشگاه ویسکانسن و جاهای دیگر استاد مدعو بودم. غیر از این، باید بگویم علاقه سیاسی من به تغییرات اجتماعی به من آموخته بود که از خطر جزم‌اندیشی افراطی و ایدئولوژی‌زدگی پرهیز کنم؛ اگر سعی کنید دنیا را آن جوری که باب میل

1. Grounded Theory.  
2. Deconstruction.

شماست بسازید، موفق نخواهید شد. اگر هم موفق شوید، وضع بدتر می‌شود؛ چرا که معنای این تلاش آن است که دارید تقلا می‌کنید دنیا را آن طوری که فکر می‌کنید باید باشد، قالب بزنید و نقطه شروع خود را [فهم] آن اتفاقی که دارد در دنیا واقع می‌افتد، قرار نمی‌دهید. برای همین است که معتقدم اگر کسی به تغییرات اجتماعی علاقه‌مند است، در عین حال که باید ایده‌های عمومی درباره جامعه داشته باشد، باید به جامعه [و تغییرات آن] حساس و دقیق باشد و نباید نقطه شروع کارش را خود تغییرات اجتماعی بگذارد.

اگر به تغییرات اجتماعی علاقه‌مندید، باید مصلحت‌بین<sup>۱</sup> و واقع‌گرا باشید، باید دنبال ترکیبی از تلاش برای تأثیرگذاری واقعی بر تغییرات اجتماعی و پرهیز از مطالعه صرف ایدئولوژی‌های تغییرات اجتماعی باشید. در مورد خود من ملغمه‌ای از اسپانیایی بودن و بنابراین مجبور بودن به فکر کردن درباره تغییرات اجتماعی، در فرانسه آموزش دانشگاهی دیدن و بنابراین تربیت نظری پیدا کردن، در آمریکا تدریس کردن و بنابراین حساس بودن در قبال مشاهده تجربی و روش‌شناسی کمک کرد تا به این نحوی که الان می‌بینید، نظریه پردازی کنم.

مصاحبه با تاریخ: نکته‌ای که در مورد آثار شما فوق‌العاده است، جستجوی مطالعات موردی است با هدف انجام دادن تحقیقات تطبیقی، گویی کره ارض را آزمایشگاه سیاحت علمی خود کرده‌اید تا بتوانید انواع و اقسام موارد را مطالعه و مقایسه کنید.

کاستلز: خوب، من در بیست سالگی زندگی ام را در کشور دیگری و با فرهنگ دیگری از نو ساختم و بعد به ایالات متحده آمدم. من در واقع سه فرهنگی ام. علاوه بر این، از همان ابتدا علاقه شدیدی به آمریکای لاتین داشتم. اولین بار در ۱۹۶۸ به شیلی رفتم و با اشخاصی مثل هرناندو انریکه کاردوزو که در حال حاضر<sup>۲</sup> رئیس جمهور برزیل است، رابطه‌ای صمیمی داشتم و هنوز بعد از ۳۵ سال کاردوزو دوست خیلی نزدیک من است.

1. Pragmatist.

۱. زمان انجام مصاحبه



وقتی در سال‌های ۱۹۸۳-۱۹۸۴ کار در مورد انقلاب فناوری اطلاعات را شروع کردم برایم آشکار بود که حادثه‌ای بسیار مهم در جریان است و دیگر این که در اروپا، یعنی مبدأ عزیمت به سوی آمریکا، انقلاب در فناوری به اندازه کافی لمس نشده است. بین فهم یک پدیده و لمس آن تفاوتی عمده وجود دارد. من می‌خواستم این پدیده را خوب بفهمم. در ضمن، خوب می‌دانستم که برای فهم انقلاب در فناوری، فقط کافی نیست بدانیم که در دره سیلیکون چه اتفاقی دارد می‌افتد، بلکه باید بدانیم که الگوی تعامل این دگرگونی اساسی و خارق‌العاده با فرهنگ‌ها، جوامع و نهادهای سراسر جهان چیست. توجه صرف به دره سیلیکون مثل آن است که کسی برای مطالعه انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری فقط به انگلستان بسنده کند. بنابراین، مسئله من آن بود که چگونه دستگاه مشاهده‌ای<sup>۱</sup> بسازم که در آن نظریه از مشاهده همزمان حداکثر موارد ممکن سر برآورد. در نتیجه شروع کردم به بررسی کالیفرنیا، اروپا، آمریکای لاتین، شرق آسیا و اتحاد جماهیر شوروی.

### جامعه شبکه‌ای و تغییرات سازمانی

**مصاحبه با تاریخ:** سه گانه شما اثری است درباره جامعه شبکه‌ای. آیا می‌توانید توضیح دهید ویژگی‌های تعیین‌کننده جامعه شبکه‌ای کدام‌ها هستند و تفاوت جامعه شبکه‌ای با جوامع غیرشبکه‌ای پیش از آن چیست؟

**کاستلز:** خوب، همان‌طور که شما پیش از این گفتید، سه گانه من اثری است درباره تعامل بین جامعه شبکه‌ای و قدرت هویت<sup>۲</sup> و جنبش‌های اجتماعی. به نظر من همین تعامل است که تعیین می‌کند ما در کدام جهان زندگی می‌کنیم. به این معنا، در جلد اول از سه گانه من جامعه شبکه‌ای مطرح می‌شود. منظور من از جامعه شبکه‌ای، نظامی با دو جنبه فناوری/اقتصادی است. قدرت هویت که عنوان جلد دوم است، اشاره به مفهومی کلیدی دارد؛ مفهوم روند چشمگیر جنبش‌های اجتماعی و درگیری‌ای که طی آن اعضای این جنبش‌ها خود را با جامعه شبکه‌ای وفق می‌دهند، در مقابل آن مقاومت می‌کنند یا بر ضد آن

2. Observation System.

3. Power of Identity.

بسیج می‌شوند، و بالاخره نتیجه این دو در دگرگونی اساسی و کلانی متجلی می‌شود که در سطح جهان اتفاق می‌افتد. این دگرگونی را در جلد سوم با عنوان *پایان هزاره* توضیح داده‌ام.

جامعه شبکه‌ای در واقع ساختار اجتماعی‌ای است که وجه مشخصه آن چیزی است که سال‌ها جامعه اطلاعاتی یا جامعه مابعد صنعتی نامیده شده است. هم «جامعه اطلاعاتی» و هم «جامعه مابعد صنعتی» واژه‌هایی توصیفی هستند و چیزی درباره جوهر [پدیده نوظهور] به ما نمی‌گویند. این دو ترکیب به اندازه کافی تحلیلی نیستند. بله، مسئله من فقط بازی با لغات نیست؛ بلکه می‌خواهم تعریفی از جوهر پدیده مورد نظر به دست دهم. خوب اگر می‌خواهید بدانید جامعه شبکه‌ای چیست، تعریف ملموس آن این است: ساختارها و فعالیت‌های اجتماعی اصلی‌ای که حول شبکه‌هایی سازمان داده شده‌اند، که اطلاعات را به کمک روش‌ها و ابزارهای الکترونیک پردازش می‌کنند. واضح است که موضوع این تعریف فقط شبکه‌ها یا شبکه‌های اجتماعی نیست؛ چرا که شبکه‌های اجتماعی از اشکال بسیار قدیمی سازماندهی اجتماعی محسوب می‌شوند. موضوع این تعریف، آن دسته از شبکه‌های اجتماعی‌ای است که عامل پردازش و مدیریت اطلاعات هستند و از فناوری میکروالکترونیک استفاده می‌کنند.

**مصاحبه با تاریخ:** وقتی این ساختار جدید اجتماعی وارد صحنه می‌شود، نتایج شگفت‌انگیزی بر آن مترتب است. این طور نیست؟

کاستلز: دقیقاً همین طور است. اجازه دهید مثالی ذکر کنم. اقتصاد جهانی<sup>۱</sup> را در نظر بگیرید. اقتصاد جهانی همان اقتصاد کاملاً بین‌المللی شده‌ای<sup>۲</sup> نیست که [در زبان انگلیسی] به آن World Economy می‌گویند. چرا نیست؟ چون Global Economy مبتنی است بر این قابلیت که فعالیت‌های اصلی اقتصادی، یعنی پول، بازار سرمایه، نظام‌های تولید، نظام‌های مدیریت و اطلاعات در قالبی واحد در زمان واقعی و در مقیاس سیاره‌ای کار کنند. معنای

---

1. Global Economy  
2. Internationalized Economy

آن این است که همین الان میلیاردها دلار در چند ثانیه در چرخه اقتصادی به حرکت در می‌آیند. ویژگی این چرخه آن است که ارزش این میلیاردها دلار تغییر می‌کند، از بازاری به بازاری دیگر می‌رود، ارزی به ارزی دیگر تبدیل می‌شود و در نتیجه پیچیدگی و اندازه بازارهای مالی جهانی<sup>۱</sup> و در نهایت بی‌ثباتی این بازارها در گوشه و کنار دنیا بی‌اندازه افزایش پیدا می‌کند. در عمل نتیجه این می‌شود که هر نوع خودگردانی<sup>۲</sup> بازارهای مالی در یک کشور در برابر آنچه در نظام جهانی اتفاق می‌افتد، غیرممکن است؛ بنابراین، دشوار بتوان بدون توجه به بازارهای مالی جهانی، سیاست پولی مالی موفق را اجرا کرد.

تغییرات مذکور در زمینه سیاست اقتصادی، خودگردانی اقتصادی دولت و در نهایت رابطه بین دولت و اقتصاد فقط به این دلیل امکان‌پذیر شده که از دهه ۱۹۸۰ سیاست مقررات‌زدایی و آزادسازی در بیش‌تر کشورهای دنیا اجرا شده است و دلیل دیگر آن وجود زیرساخت‌های ارتباط راه دور، نظام‌های [فناوری] اطلاعات و نظام حمل و نقل سریع است که ظرفیت فناورانه لازم برای کار در مقیاس کره ارض را فراهم آورده است.

**مصاحبه با تاریخ:** یکی از نهادهای مؤثر در این گذار دولت است؟  
**کاستلز:** به طور یقین، همین‌طور است.

**مصاحبه با تاریخ:** آیا می‌توانیم نتیجه بگیریم که دولت دیگر فاقد توان کنترل مدیریت اقتصاد است، دیگر نمی‌تواند سیاست‌های رفاه اجتماعی موردنظر خودش را اجرا کند و قس علی هذا؟

**کاستلز:** بله، همین‌طور است. البته معنای این تحولات این نیست که دولت [به معنای اعم] آن در حال محو شدن است. هر چند دولت‌های ملی در حال محو شدن نیستند، در ده سال گذشته از درجه آزادی دولت ملی بسیار کاسته شده است. در برخی از مناطق دنیا این موضوع بیش‌تر قابل مشاهده است؛ برای مثال کشورهای عضو اتحادیه اروپا را در نظر

---

1. Global  
 2. Autonomy

بگیرید. دولت‌های برّقاره<sup>۱</sup> اروپا تصمیم گرفتند با هم متحد شوند تا قدرت چانه‌زنی‌شان افزایش یابد و تا حدی مهار جریان ثروت، اطلاعات و قدرت جهانی را در دست گیرند. برای این کار شروع کردند به ساختن یک رشته نهادهایی که از جنس دولت فدرال نیستند. اتحادیه اروپا نه فقط هنوز هم مبتنی بر [مفهوم] دولت ملی است، بلکه مبتنی بر نهادهایی فراملی<sup>۲</sup> هم است که هم این دولت‌های ملی را در حاکمیت<sup>۳</sup> سهیم می‌کنند و هم حاکمیت را به شکلی غیرمتمرکز بین اعضا توزیع می‌کنند. البته دولت‌های اروپایی هم [بخشی] حاکمیت را به نهادهای بین‌المللی از قبیل ناتو واگذار کرده‌اند.

بنابراین، در مورد اروپا ما با نظام پیچیده‌ای از روابط نهادی روبه‌رو هستیم که من بر آن نام دولت شبکه‌ای نهادهام؛ چرا که در واقع شبکه‌ای از کنش و واکنش حاکمیت مشترک است. البته در آمریکای لاتین، برخی دولت‌ها با برخی دولت‌های دیگر همکاری مشترک دارند؛ اما مسئله اصلی در مورد این دولت‌ها آن است که شرایط اقتصادی را نهادهای بین‌المللی همچون صندوق بین‌المللی پول، از طریق پیمان‌های مختلف تجاری تعیین می‌کنند. بنابراین، به بیانی دیگر، «دولت» هنوز وجود دارد و هنوز عمل می‌کند؛ اما فقط در مقام بازیگری در یک شبکه به مراتب پیچیده‌تر و کنشی - واکنشی<sup>۴</sup>.

حتی در مورد ایالات متحده آمریکا نیز چنین است. بسیاری افراد معتقدند که ایالات متحده نمی‌تواند به تنهایی عمل کند و شرایط را تغییر دهد، حالا چه در زمینه سیاسی و چه در زمینه اقتصادی. همین مورد سیاست اقتصادی را در نظر بگیرید. در واقع این دولت ایالات متحده نیست که تک و تنها سیاست اقتصادی را تعیین می‌کند، بلکه بانک مرکزی آمریکا است که به نوعی سیاست اقتصادی را رقم می‌زند، آن هم در شبکه‌ای از کنش و واکنش با بازارهای مالی جهانی. به همین دلیل سیاست اقتصادی ایالات متحده بسیار

- 
1. Continent
  2. Supranational
  3. Sovereignty
  4. Interactive

مشروط است. آلن گرینسپین<sup>۱</sup> مهار بازارهای مالی جهانی را در دست ندارد. او از شرایط تبعیت می‌کند و البته شرایطی را به وجود می‌آورد که اقتصاد ایالات متحده تحت شرایط و قید و بندهای به وجود آمده توسط بازارهای مالی جهانی بهتر کار کند.

همین مطلب در مورد شبکه‌های فناوری هم صادق است. در مورد جریان‌های تجاری و جریان‌های اطلاعاتی هم صادق است. بنابراین، مسئله محو دولت ملی نیست؛ بلکه مسئله دگرگونی اساسی دنیایی است که قبلاً مبتنی بر حاکمیت دولت‌های ملی بوده است و تبدیل آن به دنیایی که اکنون مبتنی است بر تعامل و وابستگی متقابل، دنیایی که دولت‌های ملی در حاکمیت مشترک‌اند.

**مصاحبه با تاریخ:** حرف شما درست، اما بالاخره آلن گرینسپین در موقعیتی قرار دارد که بهتر می‌تواند به این جریان‌های جهانی واکنش نشان دهد. این طور نیست؟

**کاستلز:** پاسخ من این است که آلن گرینسپین یک مقام اقتصادی مستقل است. در اصل بعد از این که رئیس بانک مرکزی آمریکا منصوب می‌شود، او از دستورالعمل‌های رئیس جمهور یا کنگره تبعیت نمی‌کند. عیناً صندوق بین‌المللی پول هم تا حد زیادی یک نهاد خودمختار است. بانک مرکزی اروپا هم یک نهاد خودمختار است. در نهایت همه این نهادهای تصمیم‌گیرنده در فرایند اقتصاد جهانی<sup>۲</sup> باید با بازارهای مالی جهانی (Global Financial Markets) کنش و واکنش داشته باشند؛ باید با دیگر نهادهایی که صاحب قدرت تصمیم‌گیری‌اند، تعامل داشته باشند و البته با محیط نهادی پیرامون‌شان. این شبکه‌های [محلی - منطقه‌ای] ذیل ابر شبکه‌ای<sup>۳</sup> که خصلت جهانی دارد، کار می‌کنند.

۱. (Alan Greenspan)، رئیس کنونی بانک مرکزی آمریکا. بسیاری معتقدند او دومین مرد قدرتمند در ایالات متحده آمریکاست - م.

2. World Economy

3. Mega-network.

مصاحبه با تاریخ: اجازه دهید کمی در مورد جنبه‌های عملی‌تر عصر اطلاعات بحث کنیم، مثلاً در مورد جنگ. تأثیر فناوری اطلاعات حتی بر جنگ آشکار است. در واقع نگهداری اطلاعات دارد نحوه ورود دولت‌ها به جنگ را تغییر می‌دهد. این طور نیست؟

کاستلز: کاملاً درست است. از یک طرف به علت مسائل و مشکلات بعد از جنگ ویتنام در آمریکا و مسائل و مشکلات بعد از جنگ الجزایر در اروپا، کشورهای توسعه یافته - تأکید می‌کنم فقط کشورهای توسعه یافته - بر ضد جنگند؛ نه فقط از آن حیث که پیروی ارزش‌های مدافع صلحند، بلکه به این دلیل ساده که مردم دیگر باور ندارند باید به خاطر برخی ملاحظات پیچیده و مبهم استراتژیک / ژئوپولیتیک کشته شوند یا شاهد کشته شدن هموطنان‌شان باشند. حداقل فایده جنگ سرد این بود که خیلی‌ها توجیه شدند که باید کوتاه بیایند؛ چون در غیر این صورت ابرقدرت دیگر به آن‌ها حمله می‌برد. به همین دلیل بعد از پایان جنگ سرد، ترس از حمله آمریکا به کره شمالی توجیه ندارد. حتی این توجیه که در اوایل دهه ۱۹۹۰ عراق می‌خواست با حمله به کویت منابع نفتی غرب را محدود کند، فقط تا وسط‌های کار درست بود و بعد از آن اعتبار خود را از دست داد. هیچ کس نمی‌تواند باور کند که عراق واقعاً تهدیدی برای غرب بود. حداکثر کاری که عراق می‌توانست بکند این بود که به عنوان عضوی از شبکه تروریستی‌ای که جزئی از ژئوپولیتیک جدید است غرب را تهدید کند، اما نه تهدیدی از نوع جنگ کلاسیک. درست به همین دلیل کل راهبرد [جهانی] به چیزی تغییر کرده است که من اسم آن را «جنگ‌های فوری فوتی»<sup>۱</sup> می‌گذارم، یعنی جنگ‌هایی که آن قدر کوتاه و آنچنان شدیدند که افکار عمومی حتی فرصت نمی‌کند بفهمد چه اتفاقی دارد می‌افتد. به نظر من جنگ خلیج [فارس] اولین مصداق این راهبرد است. طراحی این جنگ سه ماه طول کشید؛ اما بعد از شروع فقط در فاصله صد ساعت تمام شد. جنگ کوزوو هم همین‌طور.

1. Instant Wars

### مصاحبه با تاریخ: نقش فناوری در این میان چیست؟

کاستلز: به کمک فناوری، شما می‌توانید تأسیسات و امکانات کلیدی دشمن را هدف بگیرید و منهدم کنید، آن هم فقط در عرض چند ساعت یا چند روز؛ اما نکته مهمی وجود دارد که نباید فراموش شود. از یک طرف، فناوری چنین جنگ‌هایی را امکان‌پذیر کرده است. از طرف دیگر، افکار عمومی فقط و فقط این نوع جنگ را تحمل خواهد کرد. ده‌ها و صدها جنگ کثیف‌کننده خونبار در سراسر جهان جریان دارد. یک نمونه آن جنگ سودان است که در طول بیست سال گذشته دو میلیون کشته بر جای گذاشته است. سودان کشوری عقب‌مانده است، اما کشورهای ثروتمند قادرند جنگ‌های فوری فوتی راه بیندازند.

مصاحبه با تاریخ: یکی از موانع جنگ افروزی همین جریان اطلاعات است. مسئله فقط این نیست که مردم امروز دیگر باور ندارند ارزش‌هایی وجود دارند که به خاطر آن‌ها باید کشته شد؛ بلکه امروزه مردم می‌توانند به اطلاعات مربوط به صحنه نبرد دسترسی داشته باشند و همین جریان اطلاعات است که رهبران درگیر جنگ را وادار به پاسخگویی می‌کند و ناچارشان می‌سازد جنگ را زود به پایان برسانند.

کاستلز: کاملاً درست است. پیشرفته‌ترین فکر را در این زمینه مؤسسه رند<sup>۱</sup> دنبال می‌کند. کارشناسان مؤسسه رند دو تاکتیک اصلی نظامی را زده‌اند؛ یکی تاکتیکی است که نامش را [روش] «ناسیاسی»<sup>۲</sup> گذاشته‌اند، در مقابل سیاست واقعی. منظور از روش ناسیاسی توانایی کار کردن با اطلاعات، ارزش‌ها، برداشت‌های جامعه خودمان و به طور کلی دیگر جوامع دنیاست. روش «ناسیاسی» خیلی مهم است؛ چون هدف از آن ایجاد حمایت نهادی و عمومی از نوع جنگی است که قبلاً به آن اشاره کردم، یعنی جنگ فوری فوتی.

1. Rand Corporation  
2. Non-politics

تاکتیک دیگر روشی است که بر آن نام جالب «گله گله کردن»<sup>۱</sup> را نهاده‌اند. در حال حاضر همه شاخه‌های اصلی ارتش آمریکا از این روش استفاده می‌کنند. ایده اصلی این روش، تقسیم واحدهای بزرگ به واحدهای کوچک کاملاً مجهز و خود کفاست. کل این واحدها در مجموع یک شبکه را تشکیل می‌دهند و این شبکه بسته به موقعیت یا عملیات خاص می‌تواند جمع یا باز شود.

خوب، فقط فناوری اطلاعاتی است و دسترسی مستقیم به اطلاعات که چنین توانایی را به وجود آورده است. در واقع اطلاعات مربوط در شبکه‌ای از رایانه‌ها سازماندهی می‌شود و از طریق شبکه‌ای از رایانه‌ها قابل بهره‌برداری است. بدین ترتیب، در این مورد، ما شاهد تبدیل دیوان‌سالاری‌های عظیم مردمی و سازمان‌های بزرگ عمودی به واحدهای کوچکی هستیم که از توانایی چشمگیری برخوردارند. قرن‌های متوالی ارتش‌های بزرگ به جنگ یکدیگر می‌رفتند؛ در حالی که امروزه واحدهای کوچک ولی مستقل هوایی یا دریایی به طور همزمان با برخورداری از فناوری اطلاعات و ارتباطات، توانایی تخریب بالاتری دارند. خلاصه بحث من این است: اگر به فناوری اطلاعات و ارتباطات دسترسی ندارید، درست مثل یک کور محکوم به شکست هستید.

**مصاحبه با تاریخ:** پس آنچه امروزه شاهد آن هستیم، آن است که فناوری می‌تواند نیازهای سازمان‌های دیوان‌سالار را که راهی جز تغییر ندارند، برطرف سازد؟  
**کاستلز:** قطعاً همین طور است. ببینید امروز تضاد بزرگی وجود دارد بین توانایی مولد بودن و رقابتی بودن شبکه‌ها از یک سو، و این واقعیت که بنیان بسیاری از جوامع هنوز بر دیوان‌سالاری‌های عمودی ناکارآمد است، از سوی دیگر. منطبق این دیوان‌سالاری‌ها این است: «من بزرگ هستم، پس هستم!» یا «من تو را از بین می‌برم، چون از تو بزرگترم». خوب، خیلی جالب است وقتی می‌بینید شعار دره سیلیکون این است: «اون که بزرگ‌تره همیشه برنده نیست، اون می‌بره که سریع‌تره!».

1. Swarming



یکی از خداهای افسانه‌ای کسب و کار امروز در دنیا بارنیو<sup>۱</sup> است که رهبری شرکت مهندسی بی.بی.ام در سوئد را در دست دارد. بارنیو در جلسه‌ای می‌گفت: «شرکت من بزرگ‌ترین شرکت مهندسی دنیا است». البته حق با او بود. بی.بی.ام در همه جای دنیا از تایلند و چین و هند گرفته تا آفریقای جنوبی ساختمان می‌سازد. بعد اضافه کرد که «به نظر ما شرط برنده شدن این است که هم بزرگ‌ترین باشید و هم سریع‌ترین». خوب، بارنیو به این نکته اشاره نکرد که اگر قرار باشد بین اندازه و منابع در دسترس، از یک طرف و چالاکی<sup>۲</sup> و قابلیت تطبیق<sup>۳</sup> از طرف دیگر، دست به انتخاب زد، بی‌پرو برگرد چالاکی و تطبیق‌پذیری برنده می‌شود.

فهم این نکته چندان دشوار نیست؛ ولی اجرای آن در عمل سخت است، چرا؟ چون آدم‌هایی که امروزه قدرت را در رأس دیوان‌سالاری‌های بزرگ در دست دارند، در رأس سازمان‌های سیاسی قرار دارند، رئیس شرکت‌های بزرگ یا رئیس دانشگاهند. در رأس‌اند، چون سلسله مراتب را طی کرده‌اند و بنابراین دارای ارباب رجوع و نظام حمایت خاص خود هستند. خوب، منطق شبکه‌ای، همه این کاسه کوزه‌ها را به هم می‌ریزد. بنابراین، طبیعی است که در برابر آن مقاومت شود؛ اما نتیجه این مقاومت، سرنگونی سازمان است یا رئیس آن.

البته، بنا به تعریف، معنای این حرف این نیست که شبکه‌ها خیلی خارق‌العاده‌اند. ممکن است شبکه‌ای مخرب باشد. شبکه‌ها هیچ‌گونه احساس شخصی ندارند. نه می‌توانند عشق بورزند و نه نفرت داشته باشند. چیزی که مهم است، این است که اگر با شبکه‌ای شروع کردید که به فناوری اطلاعات مجهز است، آن‌گاه کیفیت کار شبکه بستگی به برنامه‌ریزی‌ای دارد که شما می‌کنید. این برنامه‌ریزی البته جریانی اجتماعی - فرهنگی است.

- 
1. Barnave.
  2. Agility.
  3. Adaptability.

## جامعه شبکه‌ای و هویت

مصاحبه با تاریخ: اما گذشته از این که سازمان‌ها و سازمان‌های دیوان‌سالار عمودی که بعضی مواقع مثل دایناسور عمل می‌کنند، باید خودشان را با واقعیت جدید دنیای شبکه‌ای تطبیق دهند، جنبش‌های اجتماعی و گروه‌های اجتماعی هم باید در برابر واقعیت شبکه و اکشن نشان دهند. شما در سه گانه خود آورده‌اید که «در دنیایی که مشخصه آن جریان جهانی ثروت، قدرت و مجاز است،<sup>۱</sup> جستجوی هویت - چه فردی، چه جمعی، چه هویتی که به فرد یا گروه نسبت داده می‌شود و چه هویتی که خود فرد یا گروه آن را می‌سازد - منبع بنیادی معناداری اجتماعی<sup>۲</sup> است». آیا کمی طنزآلود نیست که نتیجه جهانی شدن این شده است که واحد‌های محلی دوباره هویت خود را تعریف و آن را بازخوانی می‌کنند؟ مثال بارز جنبش‌های زیست - محیطی است.

کاستلز: سؤال خوبی است. حق با شماست که می‌گویید با پدیده‌ای متناقض<sup>۳</sup> روبه‌رویم. راستش را بخواهید من در حین تحقیقات تجربی‌ام به این تناقض پی بردم. ببینید من کارم را با تحقیق در مورد جنبه فناورانه پدیده شبکه و مسائل مربوط به آن شروع کردم. بعداً فهمیدم که داستان دگرگونی اساسی [مفهوم] قدرت با منطق تحولات فناورانه نمی‌خواند؛ بلکه با منطق مقاومت در برابر سلطه ارزش‌هایی می‌خواند که همین شبکه‌های کارآمد آن‌ها را غالب کرده‌اند، و تلاش برای معنایی دیگر بخشیدن به آن ارزش‌ها. ببینید، نکته دقیقاً این جاست که از یک طرف این شبکه‌ها بسیار قدرتمندند و از طرف دیگر فقط حاوی و حامل آن ارزش‌هایی هستند که به نفع برنامه‌ریزان شبکه است؛ برای مثال شبکه سرمایه‌داری جهانی را در نظر بگیرید که اگر به حال خودش واگذارده شود، فقط شامل افراد، شرکت‌ها، کشورها و مناطقی خواهد شد که ارزش این شبکه را از حیث پول‌سازی افزایش دهند. شاید این وضعیت کمی افراطی به نظر آید؛ اما به هر حال با آن چه در دنیای واقعی اتفاق می‌افتد زیاد فرقی ندارد.

- 
1. Image
  2. Social Meaning
  3. Paradoxical

خوب اگر وضعیت فوق را بپذیریم، تکلیف مردمی که این ارزش‌ها را قبول ندارند، از تحصیلات کافی برخوردار نیستند، زیرساخت‌ها را در اختیار ندارند و نهادها را ندارند چیست و چه بر سر آنان می‌آید؟ این مردم عادی نمی‌توانند بدون این شبکه‌هایی که همه چیز را از همه جای دنیا جمع می‌کنند و همه چیز را در اختیار همه قرار می‌دهند و از این طریق ثروت تولید می‌کنند، زندگی کنند. اگر نتوانند سهمی در این تولید ثروت داشته باشند چه باید بکنند؟ جواب این است: خط خود را عوض می‌کنند.<sup>۱</sup> به همین دلیل است که ما شاهد دو نوع واکنش هستیم. بعضی آدم‌ها در بعضی کشورها می‌گویند: «خوب، اگر منو به عنوان تولیدکننده موز قبول نداری، منم کوکائین تولید می‌کنم و عضو شبکه جهانی تولید و توزیع کوکائین می‌شم. بعدش هم کوکائین رو قاچاق می‌کنم؛ یا زن و بچه مردم را می‌دزدم و می‌فروشم». این واکنشی نابه‌هنجار به پذیرفته شدن در شبکه یا از طرف شبکه است. بر طبق آمار صندوق بین‌المللی پول، درآمد حاصل از قاچاق در حدود ۱/۵ تریلیون دلار است که تقریباً با درآمد ملی بریتانیا برابر است.

واکنش دوم این است: «اگر تو مرا حذف کنی، من هم تو را حذف می‌کنم». من اسم این واکنش را گذشته‌ام حذف حذف کننده توسط حذف شونده: «اگر تو خیلی ثروتمندی یا از نظر فناوری پیشرفته‌ای، من هم دل و جرأت دارم». مثال آن: «هویت من ریشه در قومیت من دارد. من سرخپوستم و کاری به پیمان تجارت آزاد در آمریکای شمالی ندارم. یا مرا به رسمیت می‌شناسی، یا من در دفاع از ارزش‌های قومی‌ام خواهم مرد و بدین ترتیب به زندگی‌ام معنا خواهم بخشید!» جنبش فمینیستی، مثال دیگری است که طی آن زنان خواهان حقوق برابر و بازسازی فرهنگ، برای‌شان مهم نیست عضو شبکه‌ای باشند که این ارزش‌ها را قبول نداشته باشد.

خوب، از یک طرف این پدیده‌ها خیلی جالبند، از طرف دیگر همزیستی اجتماعی را به خطر می‌افکنند؛ چرا که هر جامعه‌ای حول ترکیبی از ابزارمندی،<sup>۲</sup> یعنی این‌که برای کار کردن چه کار می‌کنیم، برای سازماندهی چه کار و معناست که قوام پیدا می‌کند. یادمان

---

1. To Switch off  
2. Instrumentality

نرود ابزار و معنا. خوب، اگر ما دنیا را بشکنیم، به شبکه‌های ابزارمندی که فاقد هرگونه معنایی برای اکثریت مردمند، یا به شبکه‌هایی که فقط معنای محض هستند، بدون هیچ‌گونه جنبه ابزاری، یعنی کمون‌های ادامه بقا، آن وقت آن دنیا بسیار خطرناک می‌شود، دنیای بیگانه‌ها، بیگانه با یکدیگر.

**مصاحبه با تاریخ:** وقتی دور و برمان را نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که واکنش به این شبکه‌ها به شکل اظهار وجود مجدد یا تعریف دوباره هویت بروز پیدا می‌کند، آن وقت درک پیچیدگی آن چیزی که واقعاً دارد اتفاق می‌افتد، آسان‌تر می‌شود. داشتن یک رایانه الزاماً دنیا را عوض نمی‌کند. واقعاً مسئله این است که مردم چگونه از این رایانه استفاده می‌کنند. ممکن است یک شرکت نفتی در نیجریه رایانه بین مردم توزیع کند و بعداً بفهمد که این رایانه برای سازماندهی جنبش‌های اعتراض آمیز چه در سطح محلی، چه در سطح ملی یا در سطح بین‌المللی مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

**کاستلز:** درست است. دو اتفاق ممکن است بیفتد. از یک طرف، همان قدر که اینترنت ابزاری خارق‌العاده برای آفرینش، ارتباطات آزاد و غیره است، به همان اندازه می‌تواند ابزاری برای به حاشیه راندن باشد، چرا که شما می‌توانید به کمک اینترنت مانع دسترسی به شبکه شوید؛ یعنی همان چیزی که به آن شکاف دیجیتال<sup>۱</sup> می‌گویند، اما این کل ماجرا نیست. ممکن است شما از حیث آموزشی، فرهنگی و حتی از حیث توان پردازش اطلاعاتی که روی شبکه است، به حاشیه رانده شوید؛ چرا که آموزش، تربیت و فرهنگ پردازش را ندارید، در حالی که نخبگان جهان دارند. از طرف دیگر، در کمال تعجب می‌بینید همین گروه‌هایی که تصور می‌شد توانایی فهم و درک فرایندهای نوین را ندارند، خود را روی شبکه سازماندهی می‌کنند و فناوری اطلاعاتی را بر ضد منطق یک بعدی پول‌مداری یا ابزارمندی به کار می‌گیرند.

---

1. Digital Divide

جنبش محیط زیست، قبل از هر چیز، جنبشی علم بنیان است. اکثر طرفداران محیط زیست به کمک متخصصان رشته‌های علمی، جنبه‌های مختلف بلایی را که بر سر کره زمین، بر سر نفس کشیدن مان، بر سر آبی که می‌نوشیم و خلاصه بر سر همه چیز داریم در می‌آوریم، ارزیابی می‌کنند. برای این کار، نتایج فعلی و آتی ادامه همین روند مصرف و تولید را اندازه می‌گیرند. مثالی بزنم: اگر براساس همین شیوه تولید و مصرف کنونی، ۵۰ الی ۶۰ درصد انسان‌هایی را که از نعمات این شیوه محرومند به بازی بگیریم، سیاره زمین نابود خواهد شد؛ به عبارتی دیگر، فقط در صورتی می‌توانیم [با فرض برقراری همین شیوه تولید و مصرف] به بقای خود ادامه دهیم که نابرابری وسیع را بپذیریم. از طرف دیگر اینترنت به طرفداران محیط‌زیست امکان داده است که همزمان هم محلی عمل کنند و هم جهانی. محلی به این معنا که هویت مردم با هویت مشکلات‌شان گره خورده است، مردم ریشه در جوامع محلی خود دارند، در گروه‌های اجتماعی خود و در هویت‌های خاص خود، اما در عین حال می‌توانند جهانی عمل کنند. بنابراین دیگر نمی‌توان مثل سابق گفت: «جهانی فکر کنید، محلی عمل کنید»؛ بلکه باید گفت: «محلی فکر کنید، با محیط خود ارتباط داشته باشید، جهانی عمل کنید» زیرا اگر در نظامی که قدرت‌های آن جهانی هستند، جهانی عمل نکنید؛ نمی‌توانید هیچ تغییری در این نظام به وجود آورید.

اما اگر بخواهیم از موضع یک دانشمند علوم اجتماعی اظهار نظر کنیم، نه از موضع یک سیاستمدار یا کسی که در مقام داوری درباره خوب و بد جنبش‌های اجتماعی قرار دارد، باید اعتراف کنیم که جنبش طرفداران محیط زیست بسیار مهم است. به زبان ملموس‌تر این جنبش می‌تواند از طریق اینترنت طرفدارانش را برای یک تظاهرات نمادین بسیج کند و به نظام [سرمایه‌داری جهانی] در یک نقطه مشخص و در زمان معین ضربه زند، بعد هم پراکنده شود. تاکتیک اطلاعاتی - چریکی جنبش طرفداران محیط زیست که اجزای مختلفی دارد، هم بخشی از خود جنبش است و هم نیست. بنابراین، امکان مهار آن وجود ندارد. چگونه می‌توانید جنبشی را که محل وقوع آن اینترنت است، مهار کنید؟ بله، می‌توان مردم را دستگیر کرد یا در یک تظاهرات مشخص آنان را مورد ضرب و شتم قرار

داد؛ اما تأثیر رسانه‌ای چنین برخوردار کمی به جنبش ضد جهانی‌سازی است تا نزاعی را به جهانیان بشناساند که قبلاً وجود نداشته است. تا همین سه چهار سال پیش ایدئولوژی رسمی شرکت‌ها، دولت‌ها و نهادها این بود که «جهانی‌شدن خوب است و کاری که باید بکنید فقط این است که آن را برای مردم توضیح دهید. فناوری طبق تعریف خوب است و کافی است دو دهه ساکت و صبور باشید تا همه چیز اصلاح شود». خوب، جنبش ضد جهانی‌سازی خوب یا بد، فضایی برای این جور دعوای سیاسی اجتماعی به وجود آورده که قبلاً وجود نداشته است و این پدیده مدیون توانایی طرفداران محیط زیست و دیگر گروه‌هایی است که به شبکه اینترنت وصل شده‌اند، از طریق وسایل ارتباط جمعی با افکار عمومی ارتباط برقرار کرده‌اند و از طریق وقایع و تظاهرات مختلف، مسائل محلی خود را با جریان‌های جهانی پیوند زده‌اند.

**مصاحبه با تاریخ:** شما در سه گانه خود آورده‌اید که «جنبش‌های اجتماعی در عصر اطلاعات اساساً حول ارزش‌های فرهنگی بسیج می‌شوند. تلاش برای دگرگون کردن رمز معنای نهفته در نهادها<sup>۱</sup> و رویه‌های حاکم در جامعه تلاشی اساسی در فرایند تغییر اجتماعی در متن تاریخی جدید است. [امروزه دیگر] جنبش‌های [اجتماعی] ذهن‌ها را نشانه می‌گیرند، نه قدرت دولت را».

**کاستلز:** در جامعه موسوم به جامعه اطلاعاتی ذهن نه فقط مهم‌ترین دارایی اقتصادی است، بلکه اگر ذهن کارآمد و خلاق وجود نداشته باشد، از دست پول هم کاری ساخته نیست. برنامه‌ریزی شبکه را فقط فناوری انجام نمی‌دهد؛ بلکه خود ابزارهای فناورانه، ساخته و پرداخته ذهن‌اند. بنابراین، آگاهی انسانی منبع تولید ثروت است؛ چرا که امروزه همه چیز بستگی به توانایی ما در ایجاد دانش و پردازش اطلاعات در همه زمینه‌ها و فعالیت‌ها دارد. دانش و اطلاعات کیفیت شناخت شناسانه<sup>۲</sup> ذهن بشریند. از آنجا که رابطه‌ای بین ذهن و بدن برقرار است، باید به کل نظام حیات بشری توجه کرد؛ مثل به خدمات اجتماعی و

1. Codes of Meaning in the Institutions  
2. Cognitive Qualities

امثالهم. بشر همواره ذهن داشته است، اما ذهنش هیچ‌گاه تا بدین حد منشأ تولید ثروت، قدرت و مهار همه چیز نبوده است.

از آن‌جا که در دنیایی که علائمی پردازش شده توسط ذهن، به طور مدام، به رفتارهای ما قالب می‌زنند و به آن‌ها شکل می‌دهند، توانایی ما برای تأثیرگذاری به مقولاتی که به کمک آن‌ها دنیای پیرامون خود را فهم می‌کنیم و تغییر این مقولات (که من بر آن نام اصول و ضوابط حاکم بر فرهنگ را می‌گذارم)، موضوع اصلی نبرد است. اگر شما برنده این نبرد باشید، آنگاه هم نبرد سیاست را خواهید برد و هم نبرد اقتصاد را، زیرا این مردمند که تصمیم می‌گیرند کدام کالا را بخرند و کدام کالا را نخرند.

بگذارید مثالی بزنم. در طول سی سال گذشته عجیب‌ترین انقلاب فرهنگی تاریخ رخ داده است. زنان نحوه تلقی در مورد خودشان را تغییر داده‌اند؛ فرایند این دگرگونی به این شکل است که زنان تصمیم گرفته‌اند ابتدا در جوامع صنعتی و سپس در جوامع در حال توسعه، خانواده پدرسالار (یعنی سلطه نهادی مرد بر زن و فرزند در خانواده) را به رسمیت نشناسند، مرد و زن از حقوق برابری برخوردار شوند و زنان حق داشته باشند به دنبال کسب منافع و فرهنگ خودشان باشند، رابطه‌ای که خودشان می‌خواهند با کارشان برقرار کنند و با هر چیز دیگری که خودشان می‌خواهند. این اتفاق که بیفتد بقیه چیزها هم تغییر می‌کند؛ اول خانواده تغییر می‌کند، نحوه جامعه‌پذیری کودکان دگرگون می‌شود، بنابراین، شخصیت تغییر می‌کند، [نگاه به] جنسیت تغییر می‌کند، همه چیز دگرگون می‌شود. اتفاق مشابهی در حوزه مسائل زیست - محیطی در شرف وقوع است. اگر [بهره‌وری] تولید را فقط به رشد معنا نکنیم، بلکه به توسعه پایدار تعبیر کنیم، همه چیز از نحوه کار کردن ما گرفته تا نحوه تولید و مصرف‌مان تحت تأثیر این دگرگونی فرهنگی قرار خواهد گرفت. در جوامع دمکراتیک، این دگرگونی‌ها در حوزه سیاست و انتخاب‌های شما متجلی خواهد شد.

در این‌جا با پدیده پیچیده‌ای روبه‌رو هستیم؛ زیرا نبرد ذهن‌ها فقط در جنبش‌های اجتماعی که اصول و ضوابط فرهنگی حاکم بر جامعه را دگرگون می‌کنند، خلاصه

نمی‌شود؛ بلکه در قدرت‌هایی نیز متجلی می‌شود که مقولات قدیمی را به زبان جدیدی بیان می‌کنند، بدون آن که معنای واقعی آن‌ها را تغییر دهند. مثال بارز این پدیده، نحوه برخورد دولت‌هایی که اعتقاد چندانی به پایداری محیط زیست ندارند، با مسئله محیط زیست است. به هر حال، این یک نبرد است؛ اما نبردی که در آن در نهایت ایده‌ها و استعدادها منبع بهره‌وری و رقابتند. عیناً همین مطلب در مورد سازمان فراگیر اجتماعی<sup>۱</sup> صادق است؛ این که مردم چگونه ذهن خود را عوض می‌کنند، تعیین می‌کند که رفتار مردم چگونه تغییر خواهد کرد. تغییر رفتار مردم سرانجام در تغییر سازماندهی کلی اجتماعی متجلی خواهد شد.

**مصاحبه با تاریخ:** تحلیل شما هوشمندانه است؛ به این معنا که اگر سطحی به دنیا نگاه کنیم به نظر می‌آید مجتمع‌های چند محصولی<sup>۲</sup> و ابر شرکت‌ها<sup>۳</sup> کاملاً بر خرّم‌مراد سوارند و سکان هدایت جامعه را در دست دارند؛ اما در واقع وقتی شرایط بیهوده عصر حاضر را در نظر می‌گیریم، می‌بینیم که همان‌طور که شما نوشته‌اید، «بوم‌شناسان،<sup>۴</sup> فیمنیست‌ها، بنیادگرایان مذهبی، ملی‌گرایان و فعالان جنبش‌های محلی،<sup>۵</sup> فاعلان بالقوه عصر اطلاعات هستند». کاستلز: کاملاً درست است. ببینید باور غلطی وجود دارد که شرکت‌های بزرگ دنیا را می‌چرخانند. شرکت‌های بزرگ چیزی را اداره می‌کنند که از پس اداره آن برآیند. قبل از هر چیز باید بگویم که این شرکت‌ها حتی خود اقتصاد را نمی‌توانند اداره کنند، به این دلیل که خودشان تابعی از نظام مهارناپذیر بازارهای مالی جهان هستند. پول شرکت‌های بزرگ در بازارهای مالی است. بنابراین متکی به این هستند که برداشت سرمایه‌گذاران از آن‌ها چیست و چه ارزشی در بازارهای مالی جهانی برای ایشان قائلند. در مارس ۲۰۰۰، شرکت سیکسکو سیستمی که به لحاظ رویه‌های عملی اداره شرکت بسیار کارآمد است - نمی‌گویم به لحاظ ارزش‌های بلکه فقط به لحاظ نحوه اداره - ۵۵۰ میلیارد دلار ارزش داشت و

- 
1. Overall Social Organization
  2. Conglomerate
  3. MeaCorporation
  4. Ecologists
  5. Localists



بزرگ‌ترین و گران‌ترین شرکت دنیا بود. یک سال بعد، یعنی در مارس ۲۰۰۱ ارزش این شرکت به در بازار بورس ۲۱۰ میلیارد دلار تنزل پیدا کرد. با این حال باز هم بزرگ‌ترین شرکت لوازم و تجهیزات اینترنت بود و ۸۵ درصد بازار را در دست داشت.

بنابراین، آشوب حاکم بر اطلاعاتی که قرار است بازارهای مالی مهار کند، توانایی شرکت‌ها یا فقدان توانایی مهار ذهنیت حاکم بر بازارهای مالی، سرنوشت شرکت را تعیین می‌کند. بدین ترتیب، به یک معنا شرکت‌ها دنیا را اداره نمی‌کنند؛ زیرا حتی نمی‌توانند اقتصاد دنیا را مهار کنند. عواملی که تأثیر گذارند، بسیار متعددند. طبقه سرمایه‌دار (برخلاف باور رایج) یک کمیته اجرایی برای برنامه‌ریزی و اداره دنیا در اختیار ندارد. از طرف دیگر، علت آن که شرکت‌ها و دولت‌ها دنیا را اداره نمی‌کنند، این است که روزبه‌روز نقش انواع و اقسام جنبش‌های اجتماعی، هویت، جنبش‌های مبتنی بر گروه، جنبش طرفداران محیط زیست و جنبش‌های فمینیستی افزایش پیدا می‌کند. تحت تأثیر این جنبش‌هاست که در نهایت برنامه کاری شرکت‌ها و دولت‌ها رقم می‌خورد. دولت‌های جهان در حاضر به شدت با بحران مشروعیت درگیرند. کوفی عنان در پاییز سال ۲۰۰۳ دستور انجام تحقیقی را داد که بعداً نتایج آن نشان داد دو سوم شهروندان کشورهای مختلف، دولت خود را نماینده خود نمی‌دانند. این موضوع حتی در مورد دموکراسی‌های پیشرفته‌ای نظیر ایالات متحده صادق است و احتمالاً فقط کشورهای اسکاندیناوی از آن مستثنا هستند.

بنابراین امروزه کمابیش شهروندان دنیا به دولت‌های خود اعتماد ندارند؛ در واقع دیگر به هیچ کس، به جز خودشان و شبکه‌های هویتی‌شان و در بعضی موارد به جنبش‌های اجتماعی‌ای که ارزش‌های بدیهی را ترویج می‌کنند، اعتماد ندارند. به این معنا، مصداق پیچیدگی جهان معاصر آن است که نهادهای دولت در حال فروپاشی‌اند و در عین حال از طرفی دیگر، این شبکه‌های فناوری، سرمایه، تولید هستند که دارند در اطراف و اکناف جهان زندگی مردم را سازماندهی می‌کنند. این سازماندهی، واکنشی است به سلطه یک بعدی دولت؛ زیرا در نتیجه این سلطه، مردم نهادهایی را در اختیار ندارند که از طریق آن‌ها بتوانند ادعاهای خود را مطرح و خواسته‌های خود را پیگیری کنند.

## جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

مصاحبه با تاریخ: به عنوان کلام آخر، آیا حرف شما این است که در دنیای جدیدی که در حال سر برآوردن است، امکانات جدیدی در اختیار فرد قرار دارد؟ آیا به آینده فرد در عصر جهانی شدن خوشبین هستید؟

کاستلز: بلی، البته همان‌طور که شما احتمالاً توجه کرده‌اید (و آدم‌های زیادی به این دلیل مرا سرزنش کرده‌اند)، من از این که نسخه تجویز یا موضعی هنجاری اتخاذ کنم، پرهیز می‌کنم. سعی من این است که تا سر حد امکان تحلیل کنم، نه تجویز. معنای این حرف این نیست که من نگران وضع دنیا نیستم. شک نکنید که اوضاع جهان برای من مهم است؛ اما معتقدم وظیفه من آن است که ابزارهایی برای تحلیل در اختیار مردم قرار دهم، حال خودشان می‌دانند چه کنند.

اما در مورد آینده فرد در دنیا جهانی شده. خوب، در این جا ما با دو جنبه روبه‌رویم. اگر در یک جمله بخواهم ویژگی وضع جدید را به زبان جامعه و به زبان ارزش‌ها و سازمان‌ها توصیف کنم، آن این است: هم‌نشینی<sup>۱</sup> فردگرایی و گروه‌گرایی. آن دو جنبه‌ای که کمی پیش‌تر اشاره کردم، این است که طرح بیش‌تر مردم در جوامع نوین و حتی در جوامع دیگر، آن است که چه در خانواده، چه در اقتصاد و در جاهای دیگر، فرد باشند. در اقتصاد، معنا و مصداق آن این است که مردم خودشان را آماده می‌کنند که سبد دارایی<sup>۲</sup> فردی خودشان را داشته باشند تا بتوانند با آدم‌های مختلف وارد چانه‌زنی و مذاکره شوند.

بنابراین ما در دنیای افراد زندگی می‌کنیم و اینترنت ابزار خیلی مناسبی برای این کار است. چون به جای آن که جماعتی مجازی خلق کنیم که در عمل وجود خارجی نداشته باشد، عملاً به کمک اینترنت می‌توانیم شبکه‌ای از افراد را تشکیل دهیم. شبکه‌ای که می‌تواند مقدمه افزایش اجتماعی بودن ما شود، نه کاهش آن؛ البته اجتماعی بودن با حفظ موقعیت فردی مان. از سوی دیگر آدم‌هایی که در مقام فرد احساس قدرت نمی‌کنند، به این یا آن جماعت می‌پیوندند؛ مثلاً عضو گروه‌های بنیادگرایی مذهبی می‌شوند یا به ملی‌گرایان

1. Juxtaposition  
2. Portfolio

افراطی می‌پیوندند. نتیجه این می‌شود که ما با دو پدیده روبه‌رو خواهیم بود: افراد و جماعت‌ها<sup>۱</sup> و، بین این دو، دولت و جامعه مدنی. هرچند دولت و جامعه مدنی محو نخواهند شد، بسیار تضعیف خواهند شد. یادمان نرفته است که دولت و جامعه مدنی، در واقع، نهادهایی بودند که به‌عنوان آشکال سازماندهی اجتماعی در عصر صنعتی شدن سربر آوردند.

**مصاحبه با تاریخ:** و اما آخرین سؤال. شما در اثر خود آورده‌اید که «قرن بیست و یکم دوران تاریکی‌ها نخواهد بود و مهم‌ترین توصیفی که از آن می‌توان کرد، سردرگمی آگاهانه است». چگونه باید خود را برای زندگی در جامعه شبکه‌ای آماده کنیم؟

**کاستلز:** من فکر می‌کنم نقش و اهمیت آموزش از هر وقت دیگر برجسته‌تر است، اما نه آموزش به شکل سنتی آن. آموزشی که مدنظر من است «برنامه‌ریزی خوداتکا برای افزایش توانایی‌ها» است. منظور من توانایی خود را تطبیق دادن است، یادگیری این که چگونه باید گرفت و یادگیری این که چگونه باید از دانش برای اجرای طرح‌های (فردی و جمعی) و عمل به وظایف استفاده کرد. توانایی‌ای که دانش به ما می‌دهد، نباید این باشد که حجم زیادی از اطلاعات را در خودمان انبار کنیم؛ بلکه باید بدانیم که اطلاعات را از کجا به دست آوریم و چگونه آن اطلاعات را دائماً ترکیب کنیم. معنای این حرف این است که دامنه آموزش ما باید گسترده باشد؛ ریاضیات را خوب بدانیم، سطح مهارت‌های کلامی‌مان بالا باشد، از مهارت‌های نوشتاری برخوردار باشیم، کمی فلسفه بدانیم و کمی تاریخ و جغرافیا. بعد هم نوبت رایانه است. اگر بدانیم از رایانه چه چیزی پرسیم، خودش می‌داند چه جوابی بدهد.

از یک طرف، در بحث شخصیت، در دنیایی که پیوسته در حال دگرگونی و تغییر است، مهم است که دستگاه آموزشی چیزی را ارائه کند که من آن را ترکیبی از شخصیت امن<sup>۲</sup> و شخصیت انعطاف‌پذیر<sup>۳</sup> نام نهاده‌ام، چرا شخصیت انعطاف‌پذیر؟ چون جوانی که قرار

- 
1. Communities
  2. Secure Personality
  3. Flexible Personality

است در آینده تحولات عجیب و غریبی را در زندگی‌اش تجربه کند، باید شخصیتی انعطاف‌پذیر داشته باشد. گذشت آن دوران که زندگی جوانان خطی بود. جوان امروز باید برای همه چیز آماده باشد. باید آماده باشد تا زندگی‌اش را دائماً بازسازی کند. این امر مستلزم شخصیتی انعطاف‌پذیر است؛ اما نه آن‌قدر انعطاف‌پذیر که ندانید کی هستید. بنابراین همزمان با انعطاف‌پذیر بودن، باید شخصیتی قوی و بالنسبه مطمئن داشته باشید. برای داشتن شخصیتی قوی و مطمئن به «ارزش‌ها» نیازمندید. تعداد این ارزش‌ها نباید آن‌قدر زیاد باشد که شما را گیج کند؛ چند ارزش قرص و محکم کافی است؛ مانند این ارزش که «با دیگران طوری رفتار نکن که نمی‌پسندی همان‌طور با تو رفتار کنند». خانواده و تربیت فرزندان مهم است. خوب، همین‌ها ارزشند دیگر! به اضافه تساهل و مدارا، برنامه‌ریزی برای خود و توانایی‌هایی خود و بالاخره، آموزش، آموزش، آموزش.

